

بنیادگرایی اسلامی داعش

و جمهوری اسلامی شیعه دو روی یک سکه و مساله امنیت!

انتشار یک فیلم منتسب به گروهی وابسته به داعش که در روز ۱۷ خرداد در مجلس و قبر خمینی عملیات مسلحانه انجام دادند و در جریان آن تعدادی از مردم عادی نیز جان باختند و صحبت کردن یکی از چهره‌های این عملیات به زبان کردی، سئوالات زیادی در مورد داعش در کردستان و علل رشد این نوع از اسلام افراطی بنیادگرا را در کردستان در رسانه‌ها و افکار عمومی مطرح کرده است. در شماره‌های قبل نشریه/اتش، به‌ویژه در مقاله «سلفی‌ها در کردستان - ارتجاع در ارتجاع» در مورد رشد جریان سلفی‌گری، سیاست‌های سرکوب‌گرانه جمهوری اسلامی علیه سنی مذهب‌ها و در عین حال تلاش دولت برای گسترش شیعه‌گری در کردستان نوشتیم و گفتیم: «تجربه دو دهه اخیر در کشورهای منطقه نشان داده که سلفی‌ها در پیش‌برد اهداف خود جدی هستند و در این راه حاضرند به بدترین و تکان‌دهنده‌ترین جنایت‌ها دست بزنند. این‌ها در جوامع مختلف با اتکا به تضادهای واقعی، از فقر مادی و فقر فرهنگی گسترده گرفته تا ستم مذهبی و قلدری و تجاوزگری امپریالیست‌ها، در حال جذب نیرو هستند. کردستان ایران هم از جنس تغلون نیست که چنین جریاناتی نتوانند به آن بچسبند. ... نباید این واقعیت را دست کم گرفت که بسیاری از جوانان ناآگاه و محروم در کردستان که از ستم حکومت مرکزی شیعه در رنجاند، تحت تبلیغات سلفی‌ها ریشه بدبختی خود را در اختلاف بین شیعه و سنی و دست بالا داشتن شیعه‌ها می‌بینند و از پرچم جهاد علیه ستم‌گر در دست سلفی‌ها به هیچان می‌آیند. به‌علاوه از امکانات مالی و امتیازات یا

وعده‌هایی که جریان سلفی به پشتوانه حامیان قدرتمند و دولت‌های منطقه در برابر این جوانان می‌گذارد هم نباید غافل شد. نیروهای اپوزیسیون رژیم در کردستان به بهانه «مذهب، امر شخصی مردم است» و یا دشمن عمده در کردستان جمهوری اسلامی است و نباید با «انگشت گذاشتن روی تضادهای فرعی به تفرقه در بین مردم کرد دامن زد»، در مقابل این جریان سکوت اختیار کرده و زیر پای خود را خالی کرده‌اند» (۱)

پس از عملیات روز ۱۷ خرداد و به‌عهد گرفتن مسئولیت آن از جانب داعش، رسانه‌های خبری و دستگاه‌های اطلاعاتی، گروه مزبور و افراد دیگری که در مدت کوتاهی پس از این عملیات دستگیر شدند را گروه‌های وهابی تکفیری خواندند. این به نوعی یک سیاست حساب شده از سوی حکومت ایران بود برای نسبت دادن وابستگی این گروه‌ها به عربستان و به‌اصطلاح مردود شمردن ایدئولوژی آنان به‌عنوان غیر اسلامی و در نتیجه ظاهرالصلاح جلوه دادن ضرورت اتحاد با این رژیم در مقابل آنان. امروز هر کس بپرسد مهاجمین واقعا چه کسانی بودند، فوری جواب می‌شنوند آن‌ها کافر بودند و ربطی به اسلام نداشتند. در حالی که مشخص شده است که یکی از افراد گروه عملیات‌کننده در مجلس، کرد اهل پناه به نام «سریاس صادقی» بود که مدتی هم در پناه زندانی بود. پس از آزادی وی از زندان، اخباری در مورد همکاری وی با وزارت اطلاعات پخش شده بود. در همان حال، علنا برای داعش تبلیغ می‌کرده روزهای پس از این عملیات از کانال‌های تلویزیونی جمهوری

اسلامی، مرتبا ویدیوی کسانی پخش می‌شد که قبل از رفتن به سوریه و جنگیدن در «دفاع از حرم»، از احساس غرور و افتخار برای کشته شدن در راه امام حسین و زینب، صحبت می‌کردند. به یک کلام، در یک طرف داعشی‌های آدم‌کش قرار دارند و در طرف دیگر طرفداران رژیم که همان نوع تفکر را دارند و بیش از هزار نفرشان در جنگ با «کفار و مرتدین» و در راه امامان شیعه در سوریه و عراق کشته شده و قبل از کشته شدن، مردم دیگری را در سوریه و عراق کشته‌اند. البته در این میان، برخی‌شان داوطلبانه و برای «رضای خدا» و برخی هم با دریافت دستمزدهای کلان کشته‌اند و کشته شده‌اند. برخی هم مانند عده‌ای افغانستانی‌ها که اغلب از شدت تبعیض و محرومیت و به‌خاطر این‌که از این موقعیت «چیزی نصیب خانواده‌شان» بشود و بتوانند کارت شناسایی ایرانی دریافت کنند، شوربختانه راهی این جنگ کثیف شده‌اند. مزدوران رسانه‌ای و وزارت اطلاعات چنان ایز گم می‌کنند که مغز سالم نمی‌تواند باورش کند. مقامات جمهوری اسلامی آن‌چنان از ایدئولوژی تخریب‌گر و جنایت‌کار «تکفیری»‌ها حرف می‌زنند که انگار نه انگار خودشان طی ۳۸ سال، بیشترین جنایت‌ها را علیه مردم مرتکب شده و هنوز هم فرمان «آتش‌به‌اختیار» می‌دهند. انگار نه انگار که پایه‌گذار بنیادگرایی دینی خودشان بوده‌اند و در عصر حاضر نخستین دولت دینی را مستقر کردند و نقشی اساسی در رواج اسلام‌گرایی و شکل‌گیری جریان‌ات جهادی به غایت مرتجع مانند خودشان، داشته‌اند.

ساعاتی پس از وقوع عملیات جهادی‌ها در مجلس و محل قبر خمینی، دانشجویان طرفدار حکومت که به دیدار خامنه‌ای رفته بودند، و خود خامنه‌ای، کوشیدند جنایت‌های بزرگ دولت جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی در دهه شصت را لوث کرده و با کمال وقاحت گفتند زندانیان سیاسی اعدام شده هم

مانند کسانی بودند که در روز ۱۷ خرداد دست به عملیات زدند. گفتند آن‌ها هم تروریست بوده و بنابراین مستحق اعدام بودند. هشدار دادند که نباید جای «جلاد و شهید» عوض شود و روزنامه‌های «اصلاح‌طلب» همین حرف را تیتیر کردند. چرا که همین «اصلاح‌طلبان» در آن دوره در راس امور و مدیریت جامعه و جنایت‌ها قرار داشتند. این پیش‌شرم‌ها از هر جناحی، به‌خاطر همین یک ادعا هم که شده باید حساب سنگینی پس بدهند. هیچ یک از کسانی که از «باز شدن فضای سیاسی»، «آزادی در ابراز عقیده» و از «حقوق شهروندی» حرف می‌زنند، جرات نکردند به این ادعای نابخشودنی اعتراض کنند. کسی هم سوال نکرد که آیا خاطرات زندانیان سیاسی دهه شصت اجازه انتشار دارند؟ آیا کسی می‌تواند با خیال راحت از آن جنایت‌ها صحبت بکند؟ چه بر سر خانواده‌های زندانیان سیاسی و یا جان‌باختگان قتل‌های زنجیره‌ای آمده است؟ بستگان و حامیان قربانیان اسیدپاشی در اصفهان چطور؟ خانواده‌های قربانیان جنایت در کهریزک چی؟ فعالین اجتماعی که در مورد کشته شدن زندانیان سیاسی و یا مفقودین سیاسی سوال می‌کنند چه بر سرشان می‌آید؟ برخی از طرفداران شرکت در نمایش انتخاباتی از «شهامت» حسن روحانی صحبت می‌کنند و می‌گویند او در بحث با رئیسی از «جنایت‌های دهه ۶۰ انتقاد کرده است». این به‌معنای واقعی کلمه، یاهه‌گویی است. روحانی چنین نگفت و نمی‌توانست بگوید. چون خودش در مقام یک مسئول امنیتی در آن جنایت‌ها سهیم بوده و دست داشته است.

در روزهای اخیر، افراد بسیاری به جرم همکاری با گروه‌های جهادی دستگیر شده‌اند. در شهرها ایست‌های بازرسی درست کرده‌اند، بسیجی‌ها را وارد میدان کرده و بازداشت‌ها حساب و کتاب ندارد. برخی تحت شکنجه قرار می‌گیرند تا به «جرم‌شان» اعتراف کنند.

موج گسترده‌ای از بازداشت سنی مذهب‌ها در کردستان به‌راه افتاده است. دوشنبه ۲۲ خرداد نیروهای امنیتی به مسجد رستم‌بیگ در مهاباد هجوم برده و ده‌ها نفر را دستگیر کردند. این حملات ادامه داشته و توابع این شهرستان را هم در بر گرفته است. این بازداشت‌ها هدف کنترل جمعیت‌های مذهبی غیرشیعه را دارد و بخشی از استراتژی مراقبت و سرکوب غیر شیعیان است.

خامنیه‌ای در همان روز عملیات در مجلس و قبر خمینی در سخنرانی برای دانشجویان برای ناچیز قلمداد کردن این عملیات ارتجاعی آن را «ترقیه‌بازی» نامید و بلافاصله با گفتن این‌که «اگر در مرکز فتنه نمی‌جنگیدیم خیلی بیشتر بایستی در تهران می‌جنگیدیم» تلاش کرد تا برای شرکت در جنگ ارتجاعی سوریه و همکاری با رژیم جنایت‌کار اسد که تا به حال ده‌ها هزار تن از مردم سوریه را کشتار کرده و میلیون‌ها نفر را آواره، توجیه بیاورد. خامنیه‌ای و وزارت خارجه جمهوری اسلامی این‌ها را از بوش و وزارت خارجه امپریالیسم آمریکا آموخته‌اند که برای توجیه حمله به عراق و افغانستان مرتباً استدلال می‌کردند که اگر به این کشورها حمله نکنیم باز هم مشابه حمله به برج‌های دو قلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ و عملیات تروریستی دیگر در آمریکا تکرار خواهد شد.

آن قشرهایی که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد، امنیت را صرفاً امری منحصر به تهران و حومه و شهرهای بزرگ می‌دانند و خوشنود هستند و البته «امنیت» را از دریچه تنگ منافع خودشان نگاه می‌کنند. از نگاه این قشرهای خودپرست، حمله و سرکوب کارگران معترض و خانواده آنان در معدن طلای آق‌دره تکاب که همین چند روز قبل صورت گرفت، مصداق «نامنی» نیست. دفن شدن ده‌ها کارگر در معدن یورت، صرفاً «حادثه کاری» است. دستگیری و اعدام فعالین سیاسی معترض به قوانین ضد مردمی، «نامنی» نیست. وضعیت زنانی که مرتباً به‌خاطر تعصبات ارتجاعی و حاکمیت این نظام دینی و مردسالار به قتل می‌رسند و یا دست به خودکشی می‌زنند، نشانه «نامنی» نیست. تهدید گروه معلوم‌الحال «دانشجویان حزب‌الله نماز جمعه تهران» علیه ورود زنان به سالن‌های مسابقات

ورزشی «نامنی» نیست. این تفکرات باید عمیقاً به چالش گرفته شده، زشتی و خودخواهی‌های آن نقد شود و نشان داده شود که در واقع هم‌سرنوشتی و اتحاد واقعی میان مردم هیچ نیست به‌جز مبارزه برای سرنگونی این دولت ارتجاعی و دینی که باعث بانی همه فجایع و نامنی‌های سیاسی و اجتماعی است.

تضادهای میان جناح‌های حکومتی، به‌رغم انتخابات ادعایی «باشکوه و دشمن‌شکن» بالا گرفته است. مرکز این اختلافات «سیاست خارجی» است و این‌که با کدام سیاست در برابر امپریالیست‌ها و فشارهای آنان می‌توانند ماندگاری جمهوری اسلامی را تضمین کنند. اظهارات رکس تیلرسون وزیر امور خارجه آمریکا در تاریخ ۲۴ خرداد / ۱۴ ژوئن، در مجلس نمایندگان آمریکا در مورد ایران، تضادهای درونی‌شان را تشدید کرده و هر جناحی تلاش می‌کند از دید خود این تهدیدها را معنا کند. یکی با زبان «دیپلماسی» و دیگری با شاخ و شانه کشیدن.

(۲) اما این رژیم با چالش‌های جدی دیگری نیز مواجه است. رویکردهای متفاوت در برخورد به مسائل داخلی، و مشخصاً آن‌چه از آن به‌عنوان «فرهنگ» نام می‌برند، شدیداً مورد مناقشه است. در کانون این جدال مسأله زنان قرار دارد. تضاد اجتماعی عمیقی که جمهوری اسلامی هیچ‌گاه قادر به حل یا تخفیف آن نشد. امروز بار دیگر مقامات اسلامی و امام جمعه‌های شهرهای ایران در اقدامی هماهنگ و سازمان‌یافته، حمله به زنان را آغاز کرده‌اند و حتا از یک امر عادی مانند شادی مردم برای صعود تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی استفاده کرده و حضور و شادی زنان را با بیمارگونه‌ترین و ارتجاعی‌ترین افکار، مورد تهاجم قرار می‌دهند. آنان زبان هرزه‌گوی‌شان را درازتر کرده و به زنان بدترین توهین‌ها را می‌کنند. اما این خود، یک نشانه است از این‌که چه پتانسیلی در نیمی از جمعیت این کشور نهفته است و در صورت دست پیدا کردن به آگاهی انقلابی کمونیستی، می‌تواند نیروی بسیار قدرتمندی در پایان گذاشتن بر حیات این دولت سرمایه‌دار، مردسالار و دینی، باشد. این‌ها از همین

هراس دارند. آن‌که توفان کاشته، می‌داند چه چیزی درو خواهد شد.

خامنیه‌ای در یکی از سخنرانی‌های اخیرش و در «هشدار» به روحانی به سال ۵۹ و موضوع برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری اشاره کرد. تحلیل‌گرانی مساله را این‌طور توضیح دادند که طبق اصل ۴ قانون اساسی «رهبر وظیفه دارد که توضیح بدهد و هشدار بدهد» اما واقعیت به‌جز این «هشدار» دادن‌هاست.

اختلافات درون هیئت حاکمه، «بازی زرگری» نیست. واقعی است. اختلاف میان جناح‌های مختلف یک دولت ارتجاعی است که برای بقا و تضمین نظام استثمار و ستم سرمایه‌دارانه دینی، سیاست‌ها و رویکردهای مختلف دارند. در عین این‌که نقاط اشتراک عمیقی با هم دارند. اولین نقطه اشتراک‌شان «حفظ نظام» است. یک نقطه اشتراک دیگرشان امروز این است که کل تضادهای خاورمیانه را به پدیده‌ای به نام داعش تقلیل داده و تلاش می‌کنند تا هم‌بستگی ایدئولوژیک‌شان با این جریان را کتمان کنند. این تلاش به همان اندازه مضحک است که کسانی بگویند جنایت‌های جمهوری اسلامی یا داعش و یا طالبان ربطی به قرآن و دستورالعمل‌های آن ندارد. دستورهایی که حکم بر پشت حکم، بر کشتن و جزاله کردن و غارت کردن و به بردگی کشاندن «کفار و مرتدین» و غیرمسلمانان و برده کردن زنان، می‌دهد.

تضادهای درون حکومتی گسل مهمی است که می‌تواند موجب شود زمین زیر پای حاکمین به‌لرزه بیفتد و فرصت‌های زیادی را برای پیش‌گذاشتن خط و مبارزه انقلابی کمونیستی و به‌حرکت در آوردن اکثریت جامعه در جهت سرنگونی این نظام ارتجاعی، فراهم کند. در فضای دهشت و جنگ و تاخت و تاز امپریالیست‌ها و مرتجعین در منطقه، بسیاری نومیدانه می‌گویند که راه دیگری موجود نیست و صرفاً بایستی طالب صلح و امنیت بود. **اما راه دیگری موجود است.** راه یک انقلاب واقعی با هدف فی‌الفسور سرنگونی دولت ارتجاعی حاکم و همه روابط اقتصادی/سیاسی/اجتماعی و فرهنگی اسارت‌بار و برپایی نظام سوسیالیستی که در آن انسان‌ها در تعاون و همبستگی حیات اجتماعی خود و جامعه را سازمان

می‌دهند. هدف نهایی این انقلاب، دستیابی به کمونیسم جهانی است که دیگر در آن از استثمار و ستم و ارتجاع و سلطه و جنگ‌های خانمان برانداز، اثری نخواهد بود. این انقلاب، انقلاب کمونیستی نام دارد و تنها با فعالیت و عمل میلیون‌ها مردم آگاه و سازمان‌یافته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست، تحقق پیدا می‌کند. ■

«آتش»

پانوشت:

۱ - از مقاله صدای پای سلفی‌ها در کردستان ایران - ارتجاع در ارتجاع - نوشته کاوه اردلان - برگرفته از نشریه آتش شماره ۱۲ - آذر ۱۳۹۱
۲ - تیلرسون گفته بود: «سیاست ما در قبال ایران این است که هژمونی و برتری آن را در خاورمیانه عقب رانده و توانایی‌اش در تولید سلاح هسته‌ای را مهار کنیم و از عناصری در داخل ایران حمایت کنیم که منجر به انتقال مسالمت‌آمیز حکومت شود؛ و البته همان‌طور که می‌دانیم، آن عناصر

یادداشت آخر:

هنگام انتشار نشریه آتش، خبر حمله موشکی جمهوری اسلامی به منطقه‌ای در سوریه منتشر شد. این عمل اگر چه ظاهری مقتدرانه دارد و می‌گویند به تلافی حمله عملیات ۱۷ خرداد داعش در تهران صورت گرفته اما معنایی فراتر از این‌ها دارد. این اقدام یعنی فرو رفتن هرچه بیشتر جمهوری اسلامی در باتلاق جنگ‌های ارتجاعی منطقه، تشدید رقابت‌های میان دولت‌های ستمگر در این خطه و رنج و قربانی گرفتن بیشتر از توده‌های مردم در خاورمیانه. در چند روز گذشته شایعاتی در مورد حمله نیروهای منتسب به داعش در گیلان غرب منتشر شده بود که مقامات حکومتی آن را تکذیب کردند. ولی بلافاصله نیروهای وسیع نظامی تحت عنوان برگزاری رزمایش در مناطق مرزی از سومار تا گیلان غرب مستقر شدند. منطقه‌ای که می‌گویند موشک‌های‌شان را از آن‌جا شلیک کرده‌اند. اوضاع منطقه بسیار پیچیده‌تر از آن است که

ادامه در صفحه بعد

کارگر افغانستانی، «اتباع بیگانه»

یا بخشی از بدنه پرولتاریای ایران



اغلب، بیمه و مزایا ندارند و اگر در حین کار کشته شوند چیزی به بازماندگانشان تعلق نمی‌گیرد. اکبر شوکت، رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی کشور در گفت‌وگو با مهر (تاریخ ۵ خرداد ۹۶) در پاسخ به این سوال که سهم کارگران غیر ایرانی در نظام ساخت و ساز چقدر است می‌گوید: در حال حاضر حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار کارگر ساختمانی ایرانی در کشور فعالیت دارند و معادل بیش از ۵۰ درصد این میزان یعنی حدود ۸۰۰ هزار نفر نیز کارگر اتباع «بیگانه» در بخش ساختمان فعال هستند.

رد پای قرارگاه خاتم‌الانبیا را در فوق‌استثمار کارگران افغانستانی می‌توان دید. این غول اقتصادی، یکی از بزرگ‌ترین پیمانکاران و وابسته به سپاه پاسداران است و پیمانکاران زیادی را در بخش‌های مختلف پروژه‌های ساختمانی از جمله مترو به کار می‌گیرد. مافوق‌استثمار کارگر افغانستانی بخش عمده‌ای از سودآوری این پیمانکاران را تامین می‌کند. زمانی خود قالیباف، شهردار فعلی تهران، در راس این غول اقتصادی بود. قالیباف، این روزها با هیاهو خط متروی شماره ۷ را افتتاح کرد و پُر داد که «همه کارهای آن از کوچک‌ترین تا مدیریت به دست توانای ایرانیان انجام شده است!» ندیدن کار کارگر افغانستانی در ساختمان مترو

ادامه در صفحه بعد

هستند که بخش بزرگی از آن‌ها «اتباع بیگانه» خوانده می‌شوند. این راه‌ها و پل‌ها و برج‌ها، روی پشت این «اتباع بیگانه» ساخته شده‌اند.

همه‌جا هستند و کار می‌کنند. آن هم براساس شرایط مافوق‌استثمار، کار در خطرناک‌ترین شرایط با سوانح کاری بسیار بالا و محروم از ابتدایی‌ترین حقوق یک کارگر آزاد. از ناوایی‌ها و نگهبانی ساختمان‌ها و محلات و جمع‌آوری زباله شهری، پاکیزه‌سازی شهرها و کاشت و نگهداشت بوستان‌ها، حفاری مترو و فاضلاب‌ها، ریل‌گذاری، ساختن برج‌ها، کارگاه‌های سنگبری و در و پنجره‌سازی، کشاورزی و پرورش نهال، باغداری و میوه‌چینی، دامداری، صاف‌کاری، تاسیسات عمرانی، اتوبان‌کشی، دست‌فروشی، کار در کشتارگاه‌ها و محل‌های سخت - در گودال‌های عمیق و ارتفاعات، در جایی که هوا نیست و به‌شدت متعفن و آلوده است. اکثر کارگران ایرانی مایل به کار در بسیاری از این مشاغل و با این سطح دستمزد نیستند. به‌طور مثال در ساختمان‌سازی و عمران، کارگران افغانستانی با نصف دستمزد کارگران ایرانی فعالیت می‌کنند. اما افغانستانی‌ها به‌خاطر این‌که برگه اقامت و حق شهروندی ندارند، ناگزیرند کارهای دشوار را با دستمزدهای پایین‌تر انجام دهند و نمی‌توانند از شرایط بد یا ساعات طولانی کار شکایت کنند.

در نتیجه ریزش گودالی در «قیام‌دشت» یک کارگر افغانستانی و مأمور آتش‌نشانی که برای نجات او وارد گودال شده بود، دفن و خفه شدند. (مهر ۹۵) کارگر افغانستانی به‌دلیل ریزش چاه آگو در میدان هفت تیر مدفون شد و جان خود را از دست داد. (آبان ۹۵)

این‌ها، به‌ظاهر فقط چند خبر در میان هزاران خبر دیگرند. اما بیان شرایط کار و زیست بخش مهمی از طبقه کارگر در ایران می‌باشند. کارگران ایران فقط در آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو و ریزش معدن یورت‌گران و به‌عنوان کولبر در کردستان با گلوله‌های جمهوری اسلامی کشته نمی‌شوند. در سال گذشته، فقط در متروی تهران هنگام کار، چندین کارگر افغانستانی کشته شدند.

مقامات رژیم بی‌شرمه آنان را «اتباع بیگانه» می‌خوانند. درحالی‌که اگر این کارگران، فقط یک روز به‌طور دسته‌جمعی دست از کار بکشند، اگر فقط یک روز در بازتولید حیات اجتماعی این جامعه حضور پُرنرنگ نداشته باشند، زندگی روزمره شهرهای ایران دچار سکنه می‌شود. پس وقتی به برج‌ها نگاه می‌کنید، سوار مترو می‌شوید، از روی پل‌های عابر رد می‌شوید و از جاده‌هایی سفر می‌کنید که شهرها را به یکدیگر متصل می‌کنند بدانید که این‌ها آجر و سیمان و قیر نیستند. این‌ها عصاره جان کارگران ایران

جمهوری اسلامی بخواید با به‌اصطلاح اقتدار از عواقب چندین سال مداخله و شرکت در جنگ ارتجاعی سوریه و یمن و عراق بگریزد. این اقدام نه تنها سایه جنگ و تهدیدات داعش، یا هر نیروی ارتجاعی دیگر، را از سر مردم ایران و منطقه که قربانیان اصلی سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی و دیگر دولت‌های ستم‌گر هستند دور نمی‌کند، بلکه خطر کشانده شدن جنگی خانمانسوز به ایران را در ابعادی گسترده‌تر افزایش می‌دهد.

تازمانی‌که در ایران و سایر کشورهای منطقه دولت‌های ارتجاعی بر سرکارند، تازمانی‌که خاورمیانه میدان جولان و رقابت و تجاوزگری قدرت‌های امپریالیستی جنایت‌کار است، مردم جهان و خاورمیانه روی آرامش و عدالت را نخواهند دید. تنها زمانی که مردم در ابعاد میلیونی بپاخیزند و با این جنگ‌های ارتجاعی و مسبب آن مبارزه کنند و سرنوشت خودشان را در یک اتحاد انترناسیونالیستی، به دور از نژاد پرستی و ناسیونالیسم و برتری‌طلبی به‌دست گیرند و این دولت‌های ضد‌مردمی را در نبردی انقلابی به‌زیر بکشند است که می‌توان به این جنگ‌های ویرانگر پایان داد و خاورمیانه سوسیالیستی را به‌منصه ظهور رساند.

اکثریت مردم در ایران (و جهان و خاورمیانه) هیچ نفعی در این درگیری‌های میان مرتجعین ندارند. مردم ایران باید علیه جنایت‌های جنگی جمهوری اسلامی و شرکت او در این جنگ‌ها مبارزه کنند و نه این‌که با استدلالات فریب‌کارانه رژیم تحت عنوان «وحدت ملی» و «دفاع از منافع ملی» هم‌صف با مرتجعین حاکم شده و عملاً آتش‌بیبار جنگ‌های گسترده‌تر شوند. ■

«آتش»

فقط به این خاطر نیست که به قول مقامات رژیم، این‌ها «اتباع بیگانه» هستند؛ بلکه به‌طور کلی به‌خاطر آن است که سرمایه‌داران وقتی صحبت از «دست توانا» می‌کنند منظورشان مدیرانی هستند که استثمار کارگران و بیرون کشیدن سود و مافوق سود از کار آنان را «مدیریت» می‌کنند. مقامات جمهوری اسلامی که در عوام‌فریبی خبره‌اند یکی از علل گسترش بیکاری را «حضور کارگران افغانستانی» معرفی می‌کنند. اما آمارها نشان می‌دهند در استان‌ها و شهرهایی که اشتغال کارگران افغانستانی از طرف دولت ممنوع اعلام شده است، بیشترین درصد بیکاری وجود دارد. اما در شهرها و استان‌هایی که افغانستانی‌ها اجازه کار دارند (به‌عنوان مثال در یزد و قم که تراکم حداکثری دارند) نرخ بیکاری نسبت به شهرهای دیگر کمتر است. این مسئله و مسائل دیگر نشان می‌دهد حضور یا عدم حضور کارگران افغانستانی علت بیکاری نیست. سرچشمه اصلی بیکاری، آن نوع توسعه سرمایه‌داری در دوره گلوبالیزاسیون است که بیش از هر چیز انسان‌های «اضافه» تولید می‌کند به‌این معنا که، سرمایه‌داری قادر نیست برای جمعیت عظیم بیکار اشتغال ایجاد کند و صدها میلیون نفر مردم دنیا را تلف کرده و انرژی و استعدادهای آن‌ها را هرز می‌دهد. سرمایه‌داری به‌جایی رسیده است که برای تامین حداکثر سودآوری‌اش باید درصد روزافزونی از جمعیت قادر به کار را بیکار نگاه دارد و جمعیت شاغل را در شرایط بی‌حقوقی و عدم امنیت و ثبات شغلی نگاه دارد. چنان‌که ما به جز کارگران با خیل تحصیل‌کرده‌های میلیونی در ایران مواجهیم که بیکارند و مسائل سیاسی منطقه و جهان نیز در کنار تغییرات عملکرد و نوع تولید سرمایه‌داری به بیکاری وسیع‌تر در ایران دامن زده است. مهاجرین افغانستانی و فرزندان آن‌ها که در ایران زاده شده‌اند از اولیه‌ترین حقوق انسانی محروم هستند. اکثر کودکان افغانستانی امکان تحصیل در مدارس را ندارند و در ایران، بی‌سواد بار می‌آیند. تعداد زیادی از آنان کودکان کار در خیابان‌ها هستند. زنان افغانستانی از ستم‌دیده‌ترین قشرهای جامعه ایران هستند. فرزندان حاصل از ازدواج زن ایرانی

با مرد افغانستانی، طبق قانون، غیر ایرانی محسوب می‌شوند. مهاجرین افغانستانی، اکثراً در مناطق محروم و حاشیه با کمترین امکانات زندگی می‌کنند. دلیل انتخاب حاشیه شهرها از جانب آنان برای سکونت، وجود منازل مسکونی نیمه‌ساز با اجاره‌بهای کمتر از نقاط مرکزی شهر است. مقامات جمهوری اسلامی با لقب تحقیرآمیز «اتباع بیگانه» از آنان یاد می‌کنند با وقاحت از این که آن‌ها منظره و چشم‌اندازهای نامناسب در حاشیه‌های شهرها به‌وجود می‌آورند صحبت می‌کنند و بی‌شرمانه از این که در مورد نقض حقوق بشر افغانستانی‌ها مورد پرسش قرار بگیرند، شکایت می‌کنند چون فکر می‌کنند از ارث پدری‌شان برای زندگی افغانستانی هزینه می‌کنند درحالی‌که میلیاردها دلار سود قرارگاه‌های خاتم‌الانبیا و بنیادها و استان‌ها و بیت‌های اینان، محصول استثمار و فوق استثمار کارگران از جمله کارگران افغانستانی است.

تحت تاثیر تبلیغات سلطه‌جویانه و ناسیونالیستی رژیم جمهوری اسلامی، فرهنگ منحط و عظمت‌طلبی ایرانی در میان قشرهای مختلف مردم رسوخ کرده است به‌طوری‌که نگاه «انسان درجه دوم» به افغانستانی‌ها امری عادی محسوب می‌شود. درست همان‌طور که تفکر و فرهنگ فرودست شمردن زنان، یک عادت و نرم قابل قبول شده است. این افکار، نتیجه دنباله‌روی و تقلید از افکار و سیاست‌های یک رژیم منحط و منسوخ است که فرهنگ حاکم بر مردم را هم تبدیل به یک فرهنگ منسوخ عصر جاهلیت می‌کند. متأسفانه سیاست‌های ضد کارگری و ضد انسانی رژیم اسلامی در میان کارگران ایرانی هم نفوذ کرده است. به‌طوری‌که در مراسم دولتی روز جهانی کارگر (اردیبهشت ۹۶) یک تشکل به‌اصطلاح کارگری، پلاکاردهایی را به دست کارگران داد که از طرف کارگران ایرانی خواست اخراج کارگران افغانستانی را طرح می‌کرد! هر کارگری که این چنین از طرف رژیم حاکم، فریب بخورد درواقع تیشه به ریشه طبقه خود می‌زند و جاده‌صاف‌کن سرمایه‌داران در استثمار و فوق استثمار همه کارگران می‌شود. هر کارگری باید بداند و آگاه باشد که کارگر، وطن ندارد. کارگر یعنی جهان‌وطن. کارگر یعنی انسانی که در تعاون

با کارگران چهارگوشه جهان، حیات بشریت را تولید می‌کند. این امر نه تنها معضلی برای بشریت نیست بلکه شانس رهایی بشریت از غل و زنجیر استثمار است. معضل آن‌جاست که تولید اجتماعی این طبقه جهانی توسط اقلیتی که طبقه سرمایه‌دار نام دارد، «مدیریت» می‌شود. کارگر، هرگز نباید اخراج کارگر دیگری را بخواهد. کارگر باید سرنگونی دولت و رژیم و نظام سرمایه‌داران را در ایران و دیگر نقاط جهان طلب کند و برایش بجنگد. اگر کارگر ایرانی این را درک نمی‌کند و نسبت به آن آگاه نیست، وظیفه کارگر افغانستانی است که آگاه شود و کارگر ایرانی را هم آگاه کند. آگاهی به همه این امور و مبارزه برای ایجاد جهانی بهتر برای اکثریت مردم جهان، یک علم است. علم انقلاب کمونیستی. بدون آگاهی به این علم هر کارگری همیشه فریب سرمایه‌داران را خواهد خورد و واقعیت طبقه کارگر و نقش آن را در رها کردن بشریت و نجات کره زمین درک نخواهد کرد.

جنگ‌های ویرانگر امپریالیسم آمریکا و سوسیال‌امپریالیسم شوروی و جهادگرایان اسلامی در افغانستان و زندگی تحت جمهوری اسلامی ایران، افغانستانی‌ها را با تجربه کرده است. این تجربه، امکان آن را فراهم می‌کند که در نتیجه کار آگاه‌گرانه کمونیست‌های انقلابی، آن‌ها به سرعت وجه اشتراک عمیق دشمنان خون‌ریز و ویرانگری مانند امپریالیست‌های آمریکایی و دولت اسلامی افغانستان و اسلام‌گرایان جهادی و طالب و داعشی را ببینند و درک کنند که رهایی مردم افغانستان و ایران و سوریه و کل خاورمیانه در ریشه‌کن کردن همه اینان است. اگر این تجارب با آگاهی کمونیستی پیوند بخورند، کارگران افغانستانی می‌توانند نقش بزرگی در آگاهی کارگران و مردم ایران بازی کنند تا متحدانه لشکر قدرتمندی برای انقلاب کمونیستی در ایران و افغانستان و سراسر منطقه خاورمیانه به وجود آوریم؛ ارتش سرخی که برای جهان بدون ستم و استثمار، علیه جنگ‌های ویرانگر و برای رهایی کل بشریت بجنگد. این است جوهر و معنای انترناسیونالیسم پرولتری که بدون آن امکان رهایی واقعی برای هیچ کس، وجود ندارد. ■

هیوا کمالی

جمهوری اسلامی و معضل دهه ۶۰

رویدادهای تاریخی دهه ۱۳۶۰ بار دیگر به یک معضل سیاسی و محل نزاع جناح‌های حکومتی تبدیل شد. ماجرا از این‌جا شروع شد که حسن روحانی در رقابت‌های انتخاباتی جایی‌که احساس کرد از طرف رقبایش با حملات و افشاکاری‌های سنگینی روبه‌رو شده است، ناچار خط قرمز صحبت کردن درباره اعدام‌های دهه ۶۰ را رد کرد و در همدان بدون نام بردن از ابراهیم رئیسی گفت: «... مردم ایران اعلام می‌کنند آن‌هایی‌که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند را قبول ندارند». در مقابل، ستاد انتخاباتی رئیسی ضمن دفاع از نقش و عملکرد او در قتل عام زندانیان سیاسی، برخی سخنرانی‌های روحانی در دفاع از اعدام در اماکن عمومی در دهه ۶۰ را علنی و افشا کرد. بعد از آن عبدالرضا داوری یکی از مشاوران احمدی‌نژاد در نامه‌ای سرگشاده از رئیسی خواست تا در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ توضیح دهد و رفع ابهام کند که متعاقباً به دستگیری و حکم دو سال زندان برای او منجر شد. نامه داوری باید در چارچوب حذف کامل جناح احمدی‌نژاد از قدرت، تحلیل و ارزیابی شود(۱). علی‌خامنه‌ای در مراسم سخنرانی بیست و هشتمین سالمرگ خمینی از دهه ۶۰ دفاع و به‌طور تلویحی از سخنان روحانی انتقاد کرد و خواهان شناخت «حقایق» دهه ۶۰ شد و هشدار داد در بررسی رویدادهای آن دهه نباید «جای شهید و جلاذ عوض شود». سید حسن خمینی هم در مصاحبه‌های تلویزیونی از عملکرد جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و مشخصاً شخص روح‌الله خمینی در وقایع آن دوران دفاع کرد.

این اولین بار نیست که در جریان تشدید اختلاف درون جناح‌های مختلف حکومتی، پرونده دهه ۶۰ به محل بحث و نزاع سران جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. قبلاً بحث دیگری درباره جنگ ارتجاعی ایران و عراق و چگونه پایان یافتن آن به راه افتاده بود اما در مورد اعدام‌ها و زندان‌ها مشخصاً از سال ۱۳۸۸ شاهد بحث‌های علنی در فضای سیاسی داخل حکومت ایران هستیم. در سال ۸۸ ابتدا میرحسین موسوی از دهه ۶۰ تحت نام

ماه رمضان - اوج گرفتن تهاجم فرهنگی و تروریسم علیه زنان!

اسلام از هر فرصتی برای خوار و پست شمردن زنان استفاده می‌کند. حجاب اجباری یادآوری روتین و روزمره «مقام اجتماعی زن در اسلام» است. حضور لشکر زنان چادر مشکی با قیافه‌های دپرس و غنق مرتباً یادآوری می‌کند که در این جامعه، تروریسم سیاهی علیه زنان در جریان است.

ماه رمضان هم یکی دیگر از آن فرصت‌هاست! در این ماه، اسلام به زنان یادآوری می‌کند که حداقل یک هفته در ماه «نجس» هستند و به همین علت، هیچ‌گونه «نزدیکی با خدا» برایشان جایز نیست و در آن هفته نمی‌توانند روزه بگیرند. البته بسیاری از زنان هستند که شادمانه از این «محرومیت» استقبال کرده خود را در عادت ماهانه جا می‌زنند. اما این نوع مقاومت، ماهیت حقارت‌بار و زن‌ستیزانه یکی دیگر از احکام اسلامی را تغییر نمی‌دهد و نشانه دیگری از منسوخ و ارتجاعی بودن این ایدئولوژی است. اسلام‌گرایان «اصلاح‌طلب» برای تلافی این حکم می‌گویند، «اسلام به فکر زنان بود چون در آن هفته ضعیف می‌شوند و نباید روزه بگیرند». و زنان‌شان هم می‌گویند، «این یک رحمت الهی و لطف به زن است».

اما این چه نوع «رحمت الهی» است که با ارزش‌گذاری اجتماعی شامل حال زنان می‌شود. چرا زن به خاطر فعل و انفعالات طبیعی بدنش «نجس» خوانده می‌شود؟ گفته می‌شود، در اسلام «نظافت» نقش مهمی بازی می‌کند و محمد گفته است، «نظافت نیما از ایمان است» و «نجس» اعلام کردن زنان در هفته پریود مربوط به این وسواس در نظافت است! اگر این‌طور است، اسلام باید کسانی را هم که عفونت کلیه گرفته‌اند یا سرشان شپش می‌گذارد «نجس» اعلام کند و برای‌شان بارگذاری اجتماعی کند. این‌ها مسائلی است که به فکر بچه دبستانی‌ها هم می‌رسد و علت آن که اکثر زنان این کشور روی این‌ها مکث نکرده و خشمگین نمی‌شوند این است که خوار و خیف شدن تبدیل به عادت شده است. تازمانی‌که

ادامه در صفحه بعد

حاکمیت کمک می‌کند. چه آن بخش از جمهوری اسلامی (اعم از اصولگرا و اصلاح‌طلب) که کماکان از جنایات دهه ۶۰ دفاع می‌کند و چه بخش‌هایی که از سر دورویی و مصلحت، ژست انتقاد از دهه ۶۰ را گرفته‌اند، واقعیت آن رویدادها را مخدوش کرده و آن‌چه که به واقع در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و میدان‌های تیر و اعدام گذشت را وارونه جلوه می‌دهند. این سخنگویان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی هستند که جای شهید و جنایتکار را عوض کرده‌اند و تقصیر آن همه خشونت و جنایت را به گردن مردم و پیشروان کمونیست و انقلابی آن‌ها می‌اندازند. بنابراین، هنوز مسئولیت و وظیفه بیان تاریخ واقعی آن سال‌ها بر دوش نیروها و روشنفکران کمونیست و انقلابی سنگینی می‌کند. نسلی که در دهه ۶۰ در مقابل تهاجم همه‌جانبه جمهوری اسلامی دست به مقاومت و مبارزه سیاسی و نظامی زد، نسلی از شجاع‌ترین و مسئول‌ترین پیشروان جامعه بودند که در مقابل ستم و ارتجاع سر خم نکرده و تسلیم نشدند. آگاهی از واقعیت تاریخی دهه ۶۰، چه تبهکاری و جنایت جمهوری اسلامی و چه مقاومت و سازش‌ناپذیری اپوزیسیون کمونیست، چپ و انقلابی باید به آگاهی جمعی و حافظه تاریخی مردم ایران تبدیل شود. بیان واقعیت رویدادهای دهه ۶۰، افشای نقش تمامی چهره‌ها و جناح‌های دیروز و امروز حاکمیت در آن، تحلیل ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیک دولت سرمایه‌داری اسلام‌گرایی که به آن همه شکنجه و اعدام و زندان پا داد همگی بخشی از مبارزه بر سر تغییر فکر توده‌هایی از مردم است که جزو پایه اجتماعی جمهوری اسلامی نیستند اما با هر توجیه و تحلیل نادرستی در مقاطعی مثل اردیبهشت ۹۶ به جناحی از جمهوری اسلامی رأی می‌دهند. این افشاگری تاریخی می‌تواند و باید به بخشی از خلق افکار اجتماعی و تغییر فکر توده‌های مردم برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی تبدیل شود. ■

حسام سیه‌سرانی

تاجزاده و رحیم مشائی، حجاریان و سعید امامی، سعید مرتضوی و جواد ظریف هیچ تفاوتی در دفاع از آن همه سرکوب، کشتار، زندان، شکنجه، اعدام و قتل عام وجود نداشتند. تمامی جناح‌های حکومتی اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا، اعتدالی و ولایی در دفاع از حجاب اجباری و سرکوب زنان، بمباران مردم کردستان، کشتار رهبران و دهقانان ترکمن صحرا، سرکوب مطبوعات و سانسور هنری، ضد انقلاب فرهنگی سال ۵۹، شب‌های هولناک سال ۶۰ و ۴۰۰ تیر خلاص شبانه، به دار کشیدن نوجوان و سالمندان، شکنجه تا حد مرگ و قتل عام‌های دسته‌جمعی هیچ تفاوت و اختلاف بنیادینی نداشتند. همه آن‌ها پشت فتوای مذهبی امام‌شان و ضرورتی به نام حفظ نظام جمهوری اسلامی دست به سرکوب همه‌جانبه به‌عنوان یک دولت دیکتاتوری بورژوازی و سرمایه‌داری اسلام‌گرا بود که برای تضمین بقای خود در مقابل اپوزیسیون کمونیست، چپ و انقلابی، دست به سرکوب و شکنجه و آدمکشی زد. تجربه و تاریخ نشان داده است که چه سران و نظریه‌پردازان دو جناح حکومت و چه پایه اجتماعی‌شان اگر بار دیگر احساس خطر جدی کنند و امنیت و بقای نظام‌شان را با خطر سرنگونی مواجه ببینند، باز هم دست به زندان و شکنجه و اعدام خواهند برد.

امروز دیگر جمهوری اسلامی توان پنهان کردن عملکردش در دهه ۶۰ و تمامی ۳۸ سال اخیر را ندارد. به همت زندانیان سیاسی سابق و جان‌به‌در بردگان آن سال‌های کشتار و قتل عام، با پیگیری و کوشش خانواده‌های جان‌باختگان و با افشاگری‌ها و مبارزات احزاب و سازمان‌های سیاسی کمونیست، چپ و انقلابی و نهادهای مدنی و روشنفکران مترقی (عمدتاً در خارج از ایران)، مسئله عملکرد جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به بخشی از دغدغه اجتماعی مردم ایران تبدیل شده است. بر سر واقعیت آن تاریخ و وقایع دهه ۶۰، امروزه هنوز جدل و مبارزه در جریان است. جدلی که بخشی از مبارزه طبقاتی است. چراکه به عریان کردن ماهیت طبقاتی دولت و افشای خصلت ایدئولوژی اسلامی

جمهوری اسلامی و ... «دوران تلاشی امام» دفاع کرد. پس از آن سایر مدافعین و سخنگویان جناح اصلاح‌طلب حکومت مثل مهاجرانی، ابراهیم نبوی، سعید شریعتی، مصطفی تاجزاده و دیگران هم در قبال وقایع دهه ۶۰ و خصوصاً قتل عام سال ۶۷ موضع‌گیری کردند. موضع‌گیری‌هایی که عموماً هدفش وارونه کردن واقعیت و تیرتة جمهوری اسلامی و انداختن تقصیر به گردن اپوزیسیون ضد حاکمیت در آن دهه بوده است. انتشار نوار صحبت‌های حسینعلی منتظری در انتقاد از قتل عام ۶۷، بار دیگر بر ابعاد تاریک این جنایت پرتو افکند و بحث عملکرد جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ را به موضوعی اجتماعی تبدیل کرد. اما تلاش‌های گاه و بی‌گاه برخی از شخصیت‌ها و جناح‌های حکومتی برای اعلام برائت از آن‌چه در دهه ۶۰ بر مردم ایران گذشت، بیان نوعی بحران مشروعیت در دستگاه ایدئولوژیک و ارزشی جمهوری اسلامی هم هست. ابعاد آن جنایات آن‌قدر سنگین و چهره‌اش چنان مخوف است که شخصیت‌های مختلف حکومتی حتی در بالاترین رده‌های اجرایی و قضایی هم امروز صلاح خود را در رها کردن گریبان از آن می‌بینند. به همین علت چه جناح احمدی‌نژاد و چه برخی از چهره‌های جناح اعتدالی/اصلاح‌طلب به دنبال رفع مسئولیت از خود در مورد آن سال‌ها هستند. همدستی و مباشرت در جنایت‌های دهه ۶۰ چنان سنگین است که حتی حصر هشت ساله موسوی، کروبی و رهنورد هم امکان و فرصت خلاص شدن آن‌ها را از ننگ بدنامی آن نمی‌دهد و همواره جایگاه آن‌ها در عملکرد جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و نظر امروز‌شان درباره آن رویدادها یک سوال مطرح است.

اما دهه ۶۰ دست‌پخت تمامیت دولت جمهوری اسلامی و کلیه جناح‌های دیروزی و امروزی آن بوده است. تاریخ‌نگاری واقعی آن رویدادها نشان خواهد داد که میان خامنه‌ای و رفسنجانی، محمد خاتمی و احمد خاتمی، میرحسین موسوی و احمدی‌نژاد، کروبی و علم‌الهدی، روحانی و رئیسی، جهانگیری و قالیباف،

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به بخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com

ستمیدگان نفهمند با آن‌ها دارند چه می‌کنند محکوم هستند که ستم‌دیده بمانند. بدتر از این‌ها، دختران و پسران جوانی هستند که شب‌های احیا با شال‌های رنگی و شلواری جین سر بر شانه هم می‌گذارند و مثل عروسک کوهی، قرآن سرشان می‌گذارند که مثلا خدا آن‌ها را به آرزوهایشان برساند. اگر قرار بود بشر با این افکار بیهوده و کودکنانه به آرزوهایش برسد، هرگز نمی‌توانست به کره ماه برود، اسرار دل کهکشان‌ها را کشف کند، طول عمر بشر را افزایش بدهد و بفهمد میلیاردها سال پیش چه رخ داده است که زمان و مکان ما چنین شکلی به خود گرفته است ...

«نجس» اعلام کردن زنان در دوران پرئود کارکرد اجتماعی دارد و ربط دارد به «مقام اجتماعی زن در اسلام» یعنی، مقام فرودست وی در نظام پدرسالاری که از ستون‌های دین است. «نجاست» زن در دین یهود هم همین کارکرد را دارد. آن‌ها هم باید پس از پایان هفته عادت ماهانه با آئین‌های مذهبی، خود را «پاک» کنند. صرفاً دوش گرفتن و صابون زدن قبول نیست! در دین هندو، زنان هنگام پرئود حق ورود به خانه ندارند و باید در انتهای حیاط یا گوشه‌ای در بالکن خانه زندگی کنند! مسیحی‌های مؤمن معتقدند اگر زنان موقع پرئود به گل دست بزنند، موجب پژمردگی گیاه می‌شوند!

علم، عملکرد بیولوژیک عادت ماهانه را ثابت و تشریح کرده است که بخشی از فرآیند تخمک‌گذاری و سمن‌زایی از بدن زن است. «نجس» خواندن این سوخت و ساز بیولوژیک بیشتر از آن‌که تقویت تفکر عصر جاهلیت و نادانی محض باشد، یک ارزش‌گذاری اجتماعی است. فقط در دین که مظهر تفکر دوره جهل انسان است، فعل و انفعالات بیولوژیک انسان ارزش‌گذاری می‌شود. یعنی، یک سوخت و ساز بیولوژیک تبدیل به سند و استدلالی شده است دال بر ضعف زن!

انگ «نجاست» چنان تاثیرات روحی مخربی داشته است که بسیاری زنان مسلمان با وجود آن‌که در هفته «نجاست» از نماز خواندن و روزه گرفتن منع شده‌اند اما برای دور کردن این انگ و «ضعف» تظاهر به نماز و روزه می‌کنند. زن باید خودش را ببوشاند چون باعث اغوای مرد می‌شود، زن «نجس» است چون پرئود می‌شود! با این همه عیب و نقص زن‌ها باید از خودشان، از بدنشان، از موی‌شان، از واژن‌شان متنفر باشند. در واقع، در خانواده اسلامی دختر از ۹ سالگی یاد می‌گیرد که از بدن خود متنفر باشد. اگر این تروریسم و تهاجم

فرهنگی علیه زنان نیست پس چیست؟

اصلاً روزه در رمضان چیست؟ در ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) روزه برای «تذهیب روح» و «توبه» و «چیره شدن بر نفس» است. تشریح معنای اجتماعی این‌ها را بگذاریم برای مقاله‌ای دیگر. اما موسی و عیسی روزه‌داری را به‌عنوان راه معامله با «خدا» معرفی کردند و محمد هم از آن‌ها یاد گرفت. در تورات، یوم کیپور و روزه‌داری هفتگی به‌عنوان معامله‌ای به مومنان پیشنهاد شده که گناهان خود را پاک کنند. در خانه داماد و دختر ترامپ که یهودی هستند، هر هفته آیین روزه‌داری با سرسختی اجرا می‌شود تا وجدانشان آرام باشد که دسترسی زنان به سقط جنین و کنترل بارداری را محدود کرده‌اند، با چپاول و دزدی املاک باعث بی‌خانمان شدن ده‌ها هزار خانواده فقیر شده‌اند، با حمایت بی‌دریغ از دولت اسرائیل، دزدیده شدن سرزمین فلسطینی‌ها را تایید و تحکیم کرده‌اند، با دروغ خواندن گرمایش زمین نابودی کره زمین را تسریع کرده‌اند و الی بی‌نهایت. دامن زدن به روحیه تسلیم و رضایت‌مندی از وضع موجود -چه اقتصادی و چه اجتماعی- بزرگ‌ترین هدف برگزاری آیین‌های اسلامی از جمله روزه‌داری در جمهوری اسلامی ایران است. مسلمانان باید عادت کنند که حتا برای قحطی و خشکسالی شکرگذاری کنند چه برسد به فقر و ستم و استثمار. مسلمانان باید به فلسفه مازوخیستی که لذت و خوشحالی را شیطانی می‌داند، عادت کنند. اگر جوانان، زن و مرد، به جای آرزوی واهی و بیهوده «نزدیکی به خدا» و «شهادت» آرزوی جامعه و جهانی را بکنند که در آن انسان‌ها، بدون تمایز طبقاتی و جنسیتی و فرقه‌ای و دینی باهم در تعاون آگاهانه و آزادانه زندگی کنند و همه فعالیت‌های انسانی از کار تولیدی تا هنر و خیال‌پردازی علمی منبع شادی و نشاط مردم جامعه و جهان باشد، اگر آرزو کنند جامعه بشری برای همیشه از تخاصم‌های ویرانگر که جنگ‌های امروز خاورمیانه نماد آن هستند خلاص شود، اگر آرزو کنند علم بتواند فرآیند نابودی کره زمین را متوقف کرده و آن را ترمیم کند، و اگر جوانان درک کنند که باید در پشت هر دین و سیاستی منافع طبقات استثمارگر را جست‌وجو کنند، آن زمان آغاز پایان جمهوری اسلامی و کلیه دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی جهان است. ■

فرنیسی از رشت پانوست:

۱. Leviticus ۱۶:۲۹-۳۱

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

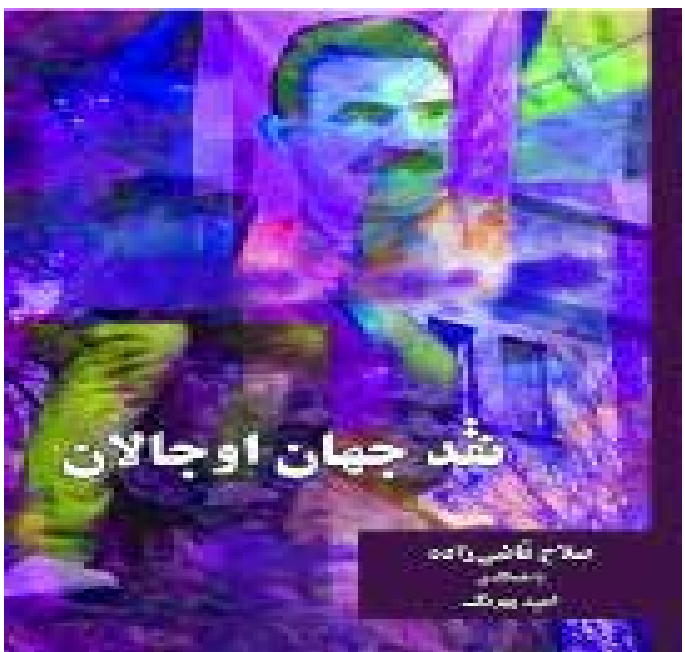
فصل چهارم: «دفاع مشروع: سازش به سعی سلاح»

نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح قاضی‌زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵



نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م.ل.م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. کتاب، شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول و دوم و سوم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این‌جا به معرفی فصل چهارم می‌پردازیم.

دفاع مشروع: سازش به سعی سلاح

و تشکیل دولت کردی بود. اوجالان بر آن بود تا از طریق کمک‌های دولت بعث سوریه که در آن دوره در کمپ سوسیال-امپریالیسم شوروی قرار داشت به این هدف نایل آید. اما اوجالان و پ.ک.ک مدعی هستند که از اواسط دهه ۹۰ میلادی مشی نظامی خود را تغییر داده و امروزه از لفظ «تئوری دفاع مشروع» برای بیان خط نظامی‌شان استفاده می‌کنند. به‌طور خلاصه، مختصات و ویژگی‌های استراتژی دفاع مشروع که در کتاب «خط مشی دفاعی مشروع» آمده عبارت است از: ۱) دفاع مشروع، پدیده‌ای ذاتی و دائمی و ضروری است. امری است برآمده از ذات موجودات زنده و از جمله انسان. ادامه در صفحه بعد

موضوع فصل چهارم، نگاه پ.ک.ک و پژاک به مبارزه مسلحانه و جنگ است و نقد تئوری «دفاع مشروع» اوجالان. عنوان این فصل «تئوری دفاع مشروع: سازش به سعی سلاح» است. حزب کارگران کردستان مبارزه مسلحانه را در سال ۱۹۸۴ و پس از کودتای ارتش ترکیه آغاز کرد. بنا به گفته اوجالان، زمانی‌که تمامی راه‌های مسالمت‌آمیز بر خلق کرد بسته شده بود، آنان این شیوه از مبارزه را در دستور کار خویش قرار دادند. پس از آن اوجالان در دره بقاع لبنان که تحت کنترل دولت سوریه بود، مستقر شد و جنگ را آغاز کرد و به تدریج در دهه هشتاد آن را گسترش دادند. دورنمای سیاسی دوره نخست جنگ پ.ک.ک (۱۹۸۴-۱۹۹۴) استقلال کردستان

(۲) به لحاظ استراتژیک متکی به رهبری پ.ک.ک است و این اصل مهم‌ترین بُعد استراتژی دفاع مشروع است. (۳) سازماندهی و دفاعی است برآمده از درون یک جامعه و متکی به توانایی‌های یک ملت و یک خلق و نه از بیرون آن و توسط قوای بیگانه و سعی دارد تمام جامعه را صاحب قدرت و نیروی دفاع از خود بگرداند و نه فقط بخش و نیروی خاصی را. (۴) دفاع مشروع فقط محدود به دفاع و سازماندهی نظامی نیست بلکه جامعه باید در تمامی عرصه‌های حیات‌اش از جمله حیات ملی و فرهنگی و هویتی نیز به دفاع از خود و سازماندهی خود پردازد و به سرهلدان (خیزش عمومی) روی آورد. (۵) دفاع مشروع، صرفاً خصلت و ماهیت دفاعی دارد و نه تعرضی و نابودگر و به دنبال از بین بردن قدرت دولتی و نظامی دشمن نیست بلکه فقط به فکر مهار آن و دفع تهاجم است. (۶) کسب قدرت سیاسی دولتی را هدف جنگ خود قرار نمی‌دهد بلکه آماج آن صرفاً دفاع از جامعه و دموکراسی ذاتی و طبیعی درون جامعه است. (۷) این نوع جنگ برخلاف جنگ خلق که از سه مرحله دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک تشکیل شده، به سه مرحله به نام ۱- دفاع غیر فعال ۲- دفاع فعال ۳- دفاع کاملاً فعال تقسیم می‌شود که مدام در هم تداخل می‌کنند.

در این فصل، مبانی نظریه دفاع مشروع با عطف توجه به تئوری جنگ خلق مائو به‌عنوان یک استراتژی علمی و کارآمد برای جنگ، مورد نقد قرار گرفته است. برخلاف نظر اوجالان، جنگ و پیکار نابودگر میان انسان‌ها امری ذاتی و طبیعی نیست بلکه برآمده از مناسبات و روابط مشخص اقتصادی و اجتماعی است و الزامات جامعه طبقاتی و روابط استثمار است که انسان‌ها را به کشتار و تجاوز نظامی علیه یکدیگر وامی‌دارد. پیدایش جنگ یک مسأله اجتماعی و مربوط به مقطع معینی از تاریخ اجتماعی است که تقسیمات طبقاتی و جنسیتی به وجود آمدند. چنان‌که مائو گفت مسأله این است که جامعه بشری و تضادهای آن به شکلی تکوین یافته‌اند که برای خلاص شدن از هیولای جنگ ناگزیر باید جنگید.

جهت گیری ملی جنگ پ.ک.ک به‌عنوان یک محور دیگر، مورد نقد قرار گرفته و این که در جهان امروز اگر رهبری انقلاب، جنگ و ارتش از افق انترناسیونالیسم پرولتاری پیروی نکند، اگر از تعریف جنگ انقلابی براساس ملیت و نژاد دوری نکند، به‌ناگزیر موجب تقویت ایدئولوژی بورژوازی شده و دیر یا زود و در نهایت، شکل دیگری از ستم را بازتولید خواهد کرد. کمونیست‌ها، انقلاب را با هدف رهایی تمام بشریت پیش می‌برند.

در این فصل، همچنین با بررسی اهداف استراتژیک نظریه دفاع مشروع به این مسأله پرداخته شده که هدف پ.ک.ک از جنگ، نه سرنگونی کامل دشمن و در هم شکستن ماشین جنگی و دولتی آن بلکه گرفتن سهمی از نظام مسلط و وضعیت موجود است. اوجالان می‌گوید وجه تمایز اساسی دفاع مشروع با خط نظامی سابق پ.ک.ک در این است که هدف آن نابودی دشمن و برانداختن دولت دشمن و جایگزین کردن دولت جدید نیست بلکه هدف اصلی، دفاع همه‌جانبه از هویت و هستی فیزیکی و موجودیت ملی جامعه در برابر قدرت‌های تصفیه‌گر و دولت‌ها است. به همین دلیل، مشی نظامی آن‌ها به جای کسب قدرت دولتی بر «همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها و نیروهای دموکراتیک» تاکید می‌کند. هدف جنگ از نظر اوجالان باید دموکراتیزه کردن همین دولت موجود باشد. این یعنی قبول چارچوبه نظام حاکم، فشار آوردن به نظام و دموکراتیزه کردن رفتار دولت. «دموکراتیزه کردن رفتار دولت» به معنای آن است که دولت جمهوری ترکیه، بورژوازی کرد را در ساختار و ساز و کار دولتی خود جای دهد و «گسست از قدرت‌طلبی و جنگ افروزی» اسم رمزی است برای سهم‌خواهی از نظام حاکم، بدون این‌که تغییر اساسی در آن صورت گیرد. ■

«آتش»



واقعیت کمونیسم چیست؟

لنین و خط رویزیونیستی

«جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز»

مقاله زیر، سومین شماره از سلسله مقالات ویژه صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تحت رهبری لنین است. این انقلاب کمونیستی، اولین انقلاب در نوع خود در تاریخ بشر بود. زیرا دولت طبقه‌ای را برقرار کرد که هدفش از بین بردن کلیت سیستم اقتصادی/اجتماعی بود که ساز و کارش، طبقات و سلسله‌مراتب طبقاتی را تولید می‌کند. به همین علت، این انقلاب (انقلاب کمونیستی) سخت‌ترین انقلاب در تاریخ بشر نیز هست و نیازمند علمی است که در سیاست، ایدئولوژی، اقتصاد و در جنگ، دارای دقت و صحتی باشد که کمتر از علوم فیزیک و بیولوژی و غیره نیست؛ نیازمند علمی است که مرتباً خود را از نادرستی‌ها اصلاح کرده و در زمینه روشن کردن خصلت انقلاب کمونیستی و راه تحقق آن، تکامل بیابد. علاوه بر این، رزمندگان این انقلاب با حداکثر آگاهی، علم کمونیسم را برای رسیدن به هدف به کار ببرند.

علم کمونیسم که توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری شد به ما نشان داد با پیدایش سرمایه‌داری امکان گذر از جامعه طبقاتی به جامعه‌ای کمونیستی فراهم شده است. این علم به ما نشان داد طبقه‌ای که می‌تواند و پتانسیل هدایت بشریت در این گذار تاریخی - جهانی به کمونیسم را دارد طبقه کارگر یا پرولتاریا است.

اما این علم باید جلوتر رفته و نشان می‌داد، پتانسیل این طبقه برای رهبری انقلاب کمونیستی چگونه می‌تواند بالفعل شود و فرابیند جنگ طبقاتی برای تحقق این انقلاب چیست؟ لنین، علم مارکسیسم را در این زمینه و زمینه‌های دیگر تکامل داد. در آن زمان، اکثریت طرفداران آزادی طبقه کارگر فکر می‌کردند پتانسیل انقلابی طبقه کارگر، خود به خود فعال می‌شود. اما این نظریه کاملاً غلط بود و هست. برای این «شدن» نیاز به فعالیت خاصی هست. نیاز به آن است که علم کمونیسم به میان کارگران برده شود و آنان نسبت به این علم آگاه شده و آن را در کار بگیرند.

بر سر همین مسأله، جنبش

کمونیستی در زمان لنین متشعب شد. عده‌ای پیدا شدند که حرکت‌های اعتراضی مطالباتی کارگران را ستایش می‌کردند و این‌گونه مبارزات را زاینده انقلاب و طبقه کارگر انقلابی می‌دانستند و می‌گفتند، سازماندهی انقلاب باید از این نوع حرکت‌ها شروع شود و بعد به انقلاب برسد. اما لنین گفت خود این حرکت‌ها خصلت بورژوازی دارند و اگر به حال خود رها شوند در چهاردیواری نظام حاکم می‌مانند. او حتا تذکر داد در بطن این حرکات، گرایش خودانگیخته‌ای در میان کارگران هست که تقلا می‌کنند زیر بال بورژوازی بروند.

لنین در اثر مشهورش به نام «چه باید کرد» این‌ها را «اکنونیست» خواند اما تاکید کرد این نام در نمایاندن خصلت اکنونیست‌ها، ناراست است. در واقع، این‌ها نماینده یک خط رویزیونیستی (بورژوازی) در میان کارگران بودند. این خط فقط در جنبش کمونیستی روسیه سر بلند نکرد بلکه در حزب سوسیال دموکراتیک آلمان که

بزرگ‌ترین حزب کمونیست در جهان آن روز بود، رهبری به نام برنشتین داشت. برنشتین معتقد بود برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی نیازی به انقلاب نیست و سوسیالیسم می‌تواند گام به گام در نتیجه دگرذیسی تدریجی سرمایه‌داری به‌ثمر برسد. اکنونیست‌های روسیه نیز در واقع، همان دیدگاه را داشتند

اما در شرایط استبداد تزاری جرات تبلیغ علنی علیه ضرورت انقلاب را نداشتند زیرا این کار برایشان بی‌آرومی سیاسی به بار می‌آورد. در نتیجه، اکنونیست‌ها شکل «آبرومندان‌های» از همان خط برنشتین را تبلیغ می‌کردند. مخالفین خط «چه باید کرد» لنین استدلال دیگری هم داشتند. آنان با استفاده از منطق «دو دو تا چهار تا» می‌گفتند (و می‌گویند) کارگر چون کارگر است، استثمار را می‌فهمد و خود به خود علیه آن به پا می‌خیزد. اما این‌طور نیست. چون، درک از استثمار با پیدایش علم مارکسیسم ممکن شد. در واقع، علم به ما گفت استثمار چیست. برای درک بهتر مسأله خوب است قیاسی بکنیم. واضح است که بیماری را بیمار حس می‌کند اما از این واقعیت

ادامه در صفحه بعد

نمی‌توان نتیجه گرفت که بیمار، خودش یک پزشک حاذق است و به علت حس درد می‌تواند بفهمد ماهیت بیماری و سرمنشاء آن چیست و چگونه می‌توان آن را درمان کرد. هیچ‌کس به صرف خاستگاه طبقاتی‌اش نمی‌تواند کمونیست شود یا از کمونیست شدن منع شود. یک نفر مانند «عباس دست‌طلا» که کارگر است، می‌رود ماشین نظامی سپاه پاسداران را تعمیر می‌کند و عمامه‌های را می‌بوسد و یک نفر مانند کاک اسماعیل (پیروت محمدی) که روشنفکر فکودال‌زاده بود، می‌شود فرمانده نظامی اتحادیه کمونیست‌های ایران در قیام امل ۱۳۶۰ برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف استقرار جامعه کمونیستی. همان‌طور که دینامیک‌های اقیانوس یا دریا کاملاً با دینامیک‌های یک قطره آب متفاوت است، خصایل یک طبقه مساوی با جمع خصایل افراد آن طبقه نیست و یک گروه از کارگران یا فردی از کارگران را نمی‌توان نماینده خصلت‌های بی‌بخش این طبقه دانست. هر کارگری برای این‌که خصلت انقلابی این طبقه را داشته باشد باید آن را از طریق آگاهی کسب کند. یعنی آگاهی علمی به ماهیت سرمایه‌داری، به ماهیت بدیل آن یعنی جامعه کمونیستی، به ضرورت و امکان سرنگون کردن سرمایه‌داری و استقرار کمونیسم، به این‌که چگونه می‌توان آن را سرنگون و این یکی را مستقر کرد، موانع راه چیستند و موانع چگونه موجب شکست شده‌اند و درس‌های شکست چگونه جمع‌بندی شده‌اند و مرحله تکاملی جدید علم کمونیسم، کمونیسم نوین چیست.

یک نکته مرکزی و محوری در «چه باید کرد»، تحلیل لنین از چرایی و چگونگی این واقعیت است که آگاهی کمونیستی (که در برگیرنده‌ی یک بینش و رویکرد علمی است) نمی‌تواند «خود به خودی» تکوین یابد. بلکه باید از بیرون از عرصه تجربه مستقیم و فوری پرولتاریا و توده‌های مردم به آنان عرضه شود. به این علت و علل دیگر، انقلاب کمونیستی باید از رهبری یک حزب پیشاهنگ برخوردار باشد. حزبی متشکل از افرادی که از بخش‌های مختلف جامعه برخاسته‌اند و دیدگاه کمونیستی را اتخاذ کرده‌اند و متعهد به این انقلاب هستند. در دوران رهبری استالین در شوروی سوسیالیستی و جنبش بین‌المللی کمونیستی، خط ضد اکونومیستی لنین تقریباً دفن

شد. اکثر کمونیست‌های جهان با ماتریالیسم مکانیکی و متافیزیکی استالین و خط اکونومیستی تعلیم یافتند و یک گرایش اکونومیستی/ رویزونیستی رواج یافت که کمونیست‌ها در ابتدا باید در مبارزات اقتصادی کارگران درگیر شوند (یعنی چیزی بشوند که لنین گفت هرگز نباید بشوند: «منشی اتحادیه کارگری») و از این طریق اعتماد کارگران را جلب کنند و بعد (بعدی که هیچ‌وقت نمی‌رسد) آنان را به سمت کمونیسم و انقلاب کمونیستی جلب و نیروهایشان را در این راه سازمان دهند. این خط لطمات عظیمی به جنبش کمونیستی کشورهای مختلف وارد کرد و هنوز یک خط بسیار قوی در جنبش‌های مختلف است که در مقابل خط لنینی سرسختانه مقاومت می‌کند. در زمان استالین با تولید متون فلسفی به اصطلاح «ساده» مانند فلسفه ژرژ پولیتزر و متون اقتصاد سیاسی مانند «اقتصاد به زبان ساده» پایه‌های بتونی برای این خط ریخته شد. اگر لنین طی سالیان دراز با این خط و خط‌های غلط دیگر مقابله نمی‌کرد، هرگز انقلاب کمونیستی در روسیه رخ نمی‌داد. اولاً، حزب کمونیست پیشاهنگی مانند حزب بلشویک به وجود نمی‌آمد که انقلاب را رهبری کند. ثانیاً، بدنه‌ای از کارگران و روشنفکران آگاه به کمونیسم و راهی که باید طی شود و متعهد به این راه تولید نمی‌شدند که بتوانند توده‌های مردم را در شمار میلیونی در این راه رهبری کنند. بدون این‌که کارگران و دیگر ستم‌دیدگان دریابند رنج‌های آنان و کل بشریت، «خواست خدا» نیست و اصلاً خدایی موجود نیست و همه آن مصائب از کارکردهای خود نظام سیاسی/ اقتصادی/ اجتماعی/ فرهنگی حاکم سرچشمه می‌گیرد هرگز انقلابی رخ نمی‌داد. امروز نیز چنین است. آنان باید دریابند می‌توان با سرنگون کردن این سیستم یا نظام، وضع را به‌طور ریشه‌ای عوض کرد و برای پیشبرد این مبارزه باید تحت رهبری پیشاهنگ کمونیست متشکل شوند. توده‌های کارگر و دیگر زحمتکشان، عموماً فکر می‌کنند این کار ممکن نیست چون دولت بسیار نیرومند است و تنها کاری که می‌توان کرد این است که وضع خود را در چارچوب همین نظام بهبود بخشند. اکونومیست‌ها این گرایش خود به خودی و تفکر غلط را تئوریزه کرده و تبدیل به هدف و نقشه راه می‌کنند. کمونیست‌هایی که اکونومیست

می‌شوند، تبدیل به فعال مبارزات کارگری برای اصلاح و بهبود وضع طبقه‌ی کارگر در چارچوب همین نظام می‌شوند. اما به جای این کار، نقش کمونیست‌ها در میان کارگران، زنان، زحمتکشان و کلیه ستم‌دیدگان باید این باشد که «تربیون مردم» باشند. یعنی کسانی باشند که روابطی را که بنیان همه ستم‌ها و بی‌عدالتی‌های موجود است به شکلی قانع‌کننده و موثر برملا می‌کنند و از این طریق نیاز به انقلاب و برقراری یک جامعه‌ی نوین سوسیالیستی و درنهایت کمونیستی و نقش تعیین‌کننده‌ی طبقه تحت استثمار در جامعه‌ی سرمایه‌داری فعلی یعنی پرولتاریا را در به ثمر رساندن این دگرگونی انقلابی به مثابه‌ی بخشی از انقلاب جهانی پرولتری نشان می‌دهند. باب آواکیان، «چه باید کرد» لنین را بیشتر تکامل داده و غنی کرده است. در واقع، رابطه دیالکتیکی تغییر و دگرگونی واقعیت مادی توسط آگاهی را بیشتر و غنی‌تر اثبات و تشریح کرده و ضرورت توانا شدن هر چه بیشتر توده‌های تحت ستم و استثمار در تحلیل از تحولات عرصه‌های گوناگون جامعه و ربط این مسایل با خصلت جامعه و تغییر جامعه و جهان را روشن کرده است. وظیفه اصلی کمونیست‌ها در کار توده‌های آن است که به حداکثر ممکن موانع آگاهی توده‌ها به علم کمونیسم را کنار بزنند و آنان را درگیر مسائل انقلاب کنند؛ آنان را به کامل‌ترین وجه به دست و پنجه نرم کردن با مسایل انقلاب کمونیستی و ابزار انجام آن برانگیزند. این فرآیندی است که هم حزب می‌آموزد و هم توده‌ها تعلیم می‌بینند و بهترین فرآیند یافتن راه‌حل‌های صحیح برای حل مسایل این انقلاب است. «چه باید کرد» لنین و «چه باید کرد غنی‌شده» آواکیان، نقش مهمی برای نشریه کمونیستی قائل هستند. قائل شدن چنین نقشی برای نشریه، مربوط به اهمیت تعیین‌کننده تئوری و آگاهی در برانگیختن ابتکار عمل آگاهانه توده‌ها در مبارزه انقلابی است. آیا تاکید بر اهمیت تعیین‌کننده آگاهی به معنای آن است که کمونیست‌ها نباید مقاومت توده‌ها را در شکل‌های مختلف در مبارزه علیه جنایت‌ها و ستم‌های نظام حاکم، سازماندهی کنند؟ یا این‌که کمونیست‌ها هرگز نباید برای برانگیختن این مبارزات «فراخوان عمل» بدهند؟ خیر. تاکید بر مهم‌ترین کار و وظیفه اصلی کمونیست‌ها است که به توده‌ها نشان دهند معضل

چیست و راه حل چیست؟ نشان دهند، چگونه کلیه رنج‌های مردم و کلیه جنگ‌های ویرانگر و ستم‌های اجتماعی و نابرابری‌های شنيع، ریشه در ماهیت و عملکرد نظام سرمایه‌داری حاکم در هر کشور و در جهان دارد. مهم‌ترین کار کمونیست‌ها این است که نه فقط به توده‌ها کمک کنند مسائل را به نحوی صحیح و علمی درک کنند بلکه جایگاه تک‌تک نیروهای طبقاتی مختلف در جامعه (و در کل دنیا) را در این تصویر بزرگ درک کنند. وظیفه اصلی کمونیست‌ها این است که فعالیت انقلابی هدف‌مندی داشته و کمونیسم و انقلاب کمونیستی را جسورانه با خشم و ناراضی توده‌ها پیوند زند. کار ما فقط شامل افشگری از جنایات و ماهیت نظام موجود نیست بلکه به قول لنین، مطرح کردن تعهدات و اهداف کمونیستی ما در برابر همگان و درگیر کردن توده‌ها از همه‌ی قشرها، از جمله توده‌های تحتانی، در دست و پنجه نرم کردن با سوالات علمی و فلسفی و فرهنگی و امثالهم و با رخدادهای اصلی سیاسی و اجتماعی هم هست. اشاعه‌ی جسورانه و به معنای درست کلمه، اشاعه‌ی بسیار تهاجمی انقلاب در همه جا. به قول رفیق آواکیان: «... کمونیسم از هر روزنه جامعه بیرون می‌جهد. نیاز به انقلاب کمونیستی دائماً از هر واقعه‌ای در جامعه و دنیا بیرون می‌جهد. اگر مجهز به بینش علمی و متد ماتریالیست دیالکتیکی باشیم، می‌توانیم این حقیقت را با وضوح بسیار ببینیم. بر این پایه باید تعداد فزاینده‌ای از توده‌ها را بسیج و رهبری کنیم که بسیار جسورانه، با عزم پیروزی و روحیه تهاجمی به مفهوم صحیح کلمه، این حقیقت را به میان همه‌ی بخش‌های مردم ببرند. ... بیا بید به اصول برگردیم: ما نیاز به انقلاب داریم. هر چیز دیگری، در تحلیل نهایی، یابوه است. این به معنای آن نیست که ما در مبارزات گوناگونی که کمتر از انقلاب است با مردم متحد نمی‌شویم. مسلماً می‌شویم. اما عرضه هر نوع راه‌حل دیگر برای این مسائل و جنایات بزرگ و هیولایی، رک بگویم، مسخره‌بازی است. ما نیاز داریم تعرضی حرکت کنیم و شمار فزاینده‌ای از توده‌ها را بسیج کنیم تا از این مسخره‌بازی جدا شوند و راه‌حل واقعی را درک کنند و در دست گیرند.» (آواکیان، انقلاب و رهایی نوع بشر، بخش دوم: همه‌ی فعالیت‌های ما در مورد انقلاب است) ■